

شرح و ترجمہ حدیث

شرحان لحدیث «هل رأیت رجلاً»

حکیم ملاً علی نوری

شرح حدیث «أنا الله لا إله إلا أنا...»

محمد مؤمن بن قوام الدین محمد حسینی

شرح حدیث حقیقت

علامہ حسن بن یوسف بن مطہر حلّی

پروفیسر گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

شرح دعای کمیل م انسانی

میرزا ابوالحسن لاری اصطهباناتی

نظم نثر اللغالی

اشرف مراغی، ابوعلی حسین بن حسن



پروہشگاہ علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شرحان لحدیث «هل رأیت رجلاً»

حکیم ملا علی نوری (۱۲۴۶ ق)

تحقیق: حامد ناجی اصفهانی



درآمد

بنیاد حکمت شیعی که از آغازین روزهای حیات رسول گرامی اسلام پی نهاده شد، با همت بزرگانی چون شیخ صدوق و شیخ کلینی مدون گشت. و سرانجام با نیروی ژرف اندیشه مکتب اصفهان توسط نام آورانی چون میرداماد، ملاصدرا، ملافیض کاشانی، ملاعبدالرزاق لاهیجی، ملاشمسای گیلانی، میرسید احمد علوی و... به صورت مکتب فکری نوینی پایه عرصه ظهور نهاد.

پی نهادن حکمت یمانی میرداماد و حکمت متعالیه صدرالمتألهین، ثمره بسی دلپذیر و گوارا برخلف خود به ارمغان آورد، تا آن جا که محور اندیشه این حکمت بر پی نهاد

احادیث قرار گرفت؛ از این رو وامداران این جریان فکری همیشه خود را در گرو تتبع و بررسی مآثورات و احادیث می‌بینند.

حکیم ملاعلی نوری، مجدد حکمت متعالیه در سده سیزدهم هجری، از آن گروه حکمایی است که بخش زیادی از عمر با برکت خود را در تحلیل این مآثورات گذارده است از این رو با گذری اجمالی بر زندگی وی در صدد ارائه یکی از آثار او در تحلیل مآثورات ولوی هستیم.

سرکار آخوند ملاعلی بن جمشید نوری از اعظم حکمای سده سیزدهم هجری است که به واسطه اشتغال مداوم و تبصر شگرف در علوم عقلی، موجب گسترش حکمت متعالیه صدرایی و جایگزینی آن به جای سایر روشهای فلسفی گردید؛ از این رو ظهور وی، یکی از مقطعهای مهم جریان فلسفی و به ویژه حکمت شیعی در این چهار قرن اخیر است.

به گزارش صاحبان تراجم، وی مقدمات علوم را در وطن خویش - نور مازندران - و قزوین فراگرفت و سپس به اصفهان مهاجرت نمود؛ و در آن سامان به نزد حکیم عارف آقامحمد بیدآبادی و میرزا ابوالقاسم مدرس به تعلّم و کسب دانش پرداخت.

وی در مدت عمر با برکت خود، از مواظبت بر احکام شرعیه غفلت نمی‌نمود و از این رو مورد احترام تمامی هم عصران خود بوده است، و در این باب حکایت‌های گوناگونی درباره ارتباط او با حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی، حاجی کلباسی، میرزای قمی و سید علی صاحب ریاض نقل شده است.^۱

سرانجام وی در بیست و دوم ماه رجب المرجب سال ۱۲۴۶ هجری قمری دارفانی را وداع گفت، و بر نعش شریف او حاجی کلباسی نماز گزارد، سپس جنازه مطهر او به نجف اشرف انتقال یافت و پس از استقبال شیخ علی بن شیخ جعفر نجفی، از او، بنا به وصیتش وی را در کفش کن حرم حضرت امیرالمؤمنین در درگاه باب طوسی دفن نمودند^۱.

شاگردان:

گویند در کرسی درس مرحوم آخوند ملاعلی شاگردان بیشماری حاضر بوده‌اند که مشهورترین آنها عبارتند از:

- | | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| ۱- میرزا حسن نوری فرزند مؤلف | ۲- ملا عبدالله زوزی |
| ۳- ملا محمد جعفر لنگرودی | ۴- ملا مصطفی قمشه‌ای |
| ۵- ملا اسماعیل واحد العین | ۶- سید رضی لاریجانی |
| ۷- ملا امامی قزوینی | ۸- میرزا سلیمانی تنکابنی |
| ۹- سید محمد حسین تنکابنی | ۱۰- میرزا سید محمد حسن فانی زوزی |
| ۱۱- میرزا ابوالقاسم راز شیرازی | ۱۲- ملا محمد حلی نوری |
| ۱۳- ملا اسماعیل درب کوشکی | ۱۴- میرزا حسن چینی |
| ۱۵- حاج ملا هادی سیزواری | ۱۶- ... |

آثار^۲:

از حکیم ملاعلی نوری بیش از چهل اثر بر جای مانده که بیشتر

- جهت تفصیل زندگی او بنگرید: روضات الجنات، ج ۴، ص ۴۰۸ - ۴۱۰؛ قصص العلماء، ص ۱۵۰ و ۱۵۱؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۲۶۴ - ۱۲۶۷؛ مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۴۹۶؛ ریاض العارفین، ص ۳۲۸؛ معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۵۴؛ رجال بامداد، ج ۶، ص ۱۵۴؛ یادداشتهای قزوینی، ص ۲۲۴۸؛ تاریخ حکما و عرفا، ص ۳۰ - ۴۰.
- مجموعه آثار مستقل حکیم ملاعلی نوری به همراه شرح مبسوط زندگانی وی، تا چندی دیگر توسط نگارنده به طبع خواهد رسید.

آنها حواشی بر کتب حکمیہ ملاصدرا و میرداماد است، آثار مستقل وی عبارتند از:

۱- حجة الاسلام ملقب به برهان الملة در ردّ بخش سوم کتاب «میزان الحق»

۲- تفسیر سورة توحيد به نام السراج المنير

۳- الرقيمة النورية في قاعدة بسيط الحقيقة

۴- شرح حديث زينب عطاره

۵- شرح حديث نورانيت

۶- شرح حديث «هل رأيت رجلاً...»

۷- رسالة امامت

۸- رساله در حقيقت قرآن

۹- اجوبه مسایل گوناگون حکمی

پاره‌ای از حواشی کتب حکمی وی عبارتند از:

۱- حواشی «نبراس الضیاء» میرداماد

۲- حواشی «تقویم الايمان» میرداماد

۳- حواشی «جذوات» میرداماد

۴- حواشی «اسفار» ملاصدرا

۵- حواشی «اسرار الايات» ملاصدرا

۶- حواشی «تفسیر قرآن» ملاصدرا

۷- حواشی رساله «قضاء و قدر» ملاصدرا؛ و...

پاره‌ای از حواشی وی بر کتب علوم نقلی عبارتند از:

۱- حاشیة «تفسیر صافی» فیض کاشانی

۲- حاشیة «لهوف» سید بن طاووس و...

افزون بر این حکیم ملاعلی نوری دارای طبع لطیفی می‌باشد
اشعار زیر نیز از اوست:

هر آه که بود در دل ما	برقی شد و سوخت حاصل ما
راز دل ما نمی‌شود فاش	تا لاله بسروید از گل ما



نشینند	ز تنها گر کسی تنها
نشینند	نشینند
ز خود تنها نشین نوری	نشینند
که سهل است	اگر تنها کس از تنها
نشینند	



حقا که علی وصی بر حق باشد	حقیقت او چو حق محقق باشد
هر کس که کند حق علی را انکار	از حق مگذرد که منکر حق باشد

گذری کوتاه بر شرح حدیث «هل رأیت رجلاً»

حدیث «هل رأیت رجلاً...» یکی از احادیث منقول از مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام است که دانشمندان گوناگونی، چون میرزا ابوالقاسم قمی، ملاعلی نوری، ملا محمد جعفر کبودر آهنگی، ملامصطفی قمشه‌ای و غیره بر آن گزارشهای متعددی به رشته تحریر در آورده‌اند. با توجه بدین مطلب، تذکر دو نکته بسیار لازم می‌نماید:

الف: این حدیث در جوامع معتبر شیعی نقل نشده و بظاهر کهنه‌ترین منبع نقل آن «مشارق الانوار» حافظ رجب‌برسی است.
ب: شرحهای گوناگون موجود بر این حدیث حدوداً در یک مقطع زمانی خاص به رشته تحریر درآمده و گویای اشتها آن

در این زمان بوده است.

در هر حال با مراجعه به دو شرح ملاعلی نوری^۱ بر این حدیث می توان به نکات زیر در شرح این حدیث شریف دست یافت.

□ «هل رأیت رجلاً»، در این عبارت به دو نکته باید توجه کرد:

الف: رؤیت بر دو گونه قابل اعتبار است، رؤیت ظاهری که در عالم ناسوت با چشم سر میسر است، و رؤیت حقیقی که با چشم سیر در عالم ناسوت میسر می باشد. چه رؤیت حقیقی به معنی انکشاف و عدم حائل و واسط است که فقط در جهات مجردات به وقوع می پیوندد، لذا رؤیت چشم سر، لمحهای از همان انکشاف در عالم مجردات است.

ب: «رجل»، در این عبارت، نشانگر انسان کامل است که تمام کمالات او به فعلیت رسیده است. با توجه به مقام مخاطب در حدیث، در مأل، مراد از رجل یا حضرت ختمی مرتبت است و یا نفس شریف مولای متقیان.

□ «من انت... الی این»، سائل در این مقام در صدد دریافت چستی ماهیت انسان کامل است، از این رو با سه پرسش، از علت مادی و صوری، از علت فاعلی و از علت غایی این حقیقت سؤال می کند.

□ «طین» حال چون این ماده ناسوتی عجینی از آب و خاک است، می تواند حامل سه نوع از صور باشد، [۱]: صورت ملکوتی بالغ در مرتبه ولایت، [۲]: صورت فرومایه منحط در مرتبه ناسوت بالغ در مقام تفرعنیت، [۳]: صورت متوسط بین

۱. بنا بر تتبع نگارنده ملاعلی نوری از بیشتر رسایل خود دو تحریر ارائه نموده است، و با توجه به مضمون این دو شرح حدیث و استواری شرح دوم، گویا این شرح متأخر از شرح اول است.

دو حقیقت ربانی و شیطانی که صورت عادی عباد الله است. بنابراین چون از طین انسان کامل گفتگوست، طین مورد نظر از گونه طین اول است که حامل صورت ولایت می باشد.

□ «فقلت من أنا»، سائل چون از دریافت حقیقت کلام معصوم عاجز است و از سویی هویت خود را فرومایه تر از معصوم می داند، در چستی خود به ورطه شک می افتد و در صدد استفسار از آن بر می آید.

□ «قال: انت ابو تراب»^۱، حضرت وی را نیز بسان لقب خود «ابو تراب» می خواند چه بنا به قاعده امکان اشرف و قاعده بسیط الحقیقه طین مرتبه اعلی در بردارنده تمام کمالات مادون است و در نتیجه در بردارنده مقام اسلام طین - یا مرتبه امتزاج آن - نیز می باشد.

□ «قلت: فأنا انت»، سائل شگفت زده در این مقام در آستانه اشتباه قرار می گیرد، و می پندارد که طین مرتبه دون عین همان طین مرتبه مافوق است، لذا در صدد استفسار از این پندار بر می آید.

□ «قال: حاشاك حاشاك» حضرت در پاسخ به این پندار با نفی مؤکد آن، به مرتبه مقام خود اشارت می ورزند.

□ «هذا من الدین فی الدین»، مطلبی که در پی گفته می گردد، از گونه مطالب دینی ای است که در خود دین تبیین گشته است.

□ «أنا أنا»، در مرتبه ناسوتی، این حقیقت الهی به جلباب ناسوتی درآمده و هو هویت خاص خود را دارد.

□ «أنا أنا»، این حقیقت افزون بر مرتبه ناسوتی دارای حقیقتی علوی است که مظهر اسم جامع الهی و برزخ بین ظهور و بطون

۱. در شرح دوم، گویی شارح در تعیین مسائل به تردد افتاده است.

است.

□ «أنا ذات الذوات» این مرتبه ملکوتی از آن روی که خود مظهر مراتب است و مظهر با مظهر در این مرتبه اتحاد دارد، در تمام هیاکل متجلی است و بنیاد تمام موجودات از اوست.

□ «والذات في الذوات للذات»، این حقیقت الهی که متجلی در حقیقت محمدیه و ولایت ولویه است، افزون بر مرتبه کثرت نیز از وحدت بالاصاله نیز برخوردار است، و خود نیز در مقام وحدت دارای تعینی مستقل است.

پس حقیقت احمدیه به اعتباری هم کثرت دارد و هم وحدت، به اعتباری هم ظاهر است و هم باطن، لذا از این جهت آینه تمام نمای ذات احدی می‌باشد.

نسخ اساس تصحیح:

تا حال تحریر، دو شرح مستقل از حکیم ملاعلی نوری بر این حدیث به دست آمده است، در تصحیح این دو شرح به ترتیب از نسخه‌های زیر استفاده نموده ایم.

شرح اول:

۱- کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، مجموعه ش ۳۸۴۰، نگاشته ابوالحسن گیلانی در دارالخلافة طهران، ۱۲۸۷ ق^۱.

شرح دوم:

۱- کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مجموعه ش ۱۷۱۹ در ذیل رسایل ملاعلی نوری؛ این رساله دارای حواشی‌ای با امضای «منه دام ظلّه» است.

سِرًّا هَلْ رَأَيْتَ رَجُلًا قَالَ بَدَأَ الدَّلِيلَ هُنْتُ مِنْهُ فَجَعَلْتُ لَهُ
 مِنْ زَنْتِ قَتْلِ الْكَلْبِ فَجَعَلْتُ مِنْهَا يَا قَالِ مَسْ الْكَلْبِ سَوَّلَتْ لِي
 قَالِ عَلَى الْكَلْبِ فَجَعَلْتُ مِنْهَا قَالِ زَنْتِ الْبُرَّاءِ بَلَّتْ مَا
 زَنْتِ قَالِ مَا بَلَّتْ هَذَا مِنْهُ الْكَلْبُ يَا لَيْسَ يَا آتَا آتَا
 أَنَا ذَاتُ الذُّوَاتِ وَالذُّوَاتُ ذَاتُ الذُّوَاتِ فَجَعَلْتُ
 جَعَلْتُ لَعْنُ مَا مَسَّكَ اللَّهُمَّ ارْحَمِ الرَّحِيمِ رَبِّ ارْحَمِ
 مَسْرُورٌ لِي بِمَا أَمَرُوا وَجَعَلْتُ عَقِبَةً فَجَعَلْتُ لِي لَيْسَ لَيْسَ قَوْلُهُ وَ
 لَيْسَ قَبْلُ كَمْ هُوَ فِي شَرْحِ كَمْ فِي الشَّرْفِ مِنْ لَيْسَ لَيْسَ الْوَلَاطُ
 وَجَعَلْتُ فِي عِيٍّ وَبِدْقِي لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ
 بِأَشْوَدَ الْكَلْبِ فِي الْعَنْ وَهُوَ كَمَا هُوَ كَمَا هُوَ كَمَا هُوَ كَمَا هُوَ
 الْكَلْبُ فِي الْأَلْسِنَاتِ قَبْلُ أَنْ كَوْنَتْ وَعَجِبَ مِنْ الْكَلْبِ فِي الْكَلْبِ
 وَكَمْ فِي دَوْلَةٍ فِي الْمَلُوكِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ تَوْلِدُهُ مَرَّتَيْنِ
 صَارَتْ لِي فِي سَلَامِ الْكَلْبِ وَتَشَاتِيهِ وَالْأَلْبَانِ
 الرَّبُّ لَيْسَ بِرَبِّ كَوْلَا لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ
 وَتَمَّ الْفَضَائِلُ وَلَوْ كَانَتْ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ لَيْسَ

الشرح الأوّل:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سئل: هل رأيت رجلاً؟ قال ﷺ: [رأيت رجلاً وأنا،] وإلى الآن أسأل عنه، فقلت له: من أنت؟ قال [أنا] الطين. فقلت [له]: من أين؟ قال: من الطين. فقلت: إلى أين؟ قال: إلى الطين. فقلت: من أنا؟ قال: أنت أبو تراب. قلت: فأنا أنت؟ قال: حاشاك [حاشاك]، هذا من الدّين في الدّين. أنا أنا، أنا أنا، أنا ذات الذوات و الذات في الذوات^١ للذات. قال: عرفت؟ قلت: نعم! [فقال]: فأمسك!*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«رُبُّ اشْرَحَ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ أَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي»^٢
و لنذكر قبل الخوض في شرح الحديث الشريف معاني بعض الألفاظ التي

١. م: الذات.

*. راجع: «مشارك أنوار اليقين»، ص ٢٣٦.

٢. طه، ٢٧.

وقعت فيه، على وجه دقيق لطيف.

فليعلم أن الرؤية إدراك الشيء بالشهود الإشراقي العياني - وهو لا يحصل مادام التعلق بالعالم الداني الفاني، إلا لمن مات قبل أن يموت^١، وخرج من الناسوت إلى الملكوت والجبروت، وولج من ملكوت السماوات والأرض بتولده مرتين^٢، و صار بسبب ذلك سلطان العالمين والنشأتين - وأن الرجولية هي كون الشخص له جميع الكمالات، وكاناً له كل النعوت وتمام الصفات. ولو كان له شيء من الكمالات بالقوة لكان منفعلاً [الف-١] وهو ينافي الرجولية بهذا المعنى، والرجولية بهذا المعنى لا يحصل مع العلاقة بالدنيا إلا للذين اتقوا وأحسنوا وبشرا شرهم بالحق آمنوا^٣.

خلق، اطفالند جز مست خدا نيبست بالغ جز رميده از هوا^٤

و يُشعر لهذا المعنى و يؤمى إليه قوله تعالى: «رجالاً لا تلهيهم تجارةٌ ولا بيعٌ عن ذكر الله^٥».

وإن معنى لفظ الطين ما من الماء والتراب عجين، والتراب هو المادة القابلة، و الماء هو الصورة الفاعلة، و تسمية المادة بالتراب لخضوعها و تواضعها عند الصورة، و تسمية الصورة بالماء لتطورها بأطوار مختلفة. *رسال جامع علوم اشراقى*
والطين على أقسام ثلاثة:

[١]: طين الأنبياء والأولياء، وهو الممتزج من التراب المشرق بمشابة مادة السماوات العلوى، و الماء العذب، و هو مادة العشاق المشتاقين إلى رب الأعلى.

١. إشارة إلى منقول: «موتوا قبل أن تموتوا» - «اللؤلؤ المرصوع»، ص ٩٤، وبحار الأنوار ج ٦٩، ص ٣١٧ و ج ٧٢، ص ٥٩.

٢. إشارة إلى حديث: «لن يلج ملكوت السماوات والأرض من لم يولد مرتين».

٣. اقتباس من الزمر ١٠ وغيره.

٤. لاحظ: «مثنوى معنوى» د ١ / ٣٤٣٠.

٥. النور، ٣٧.

[٢]: و طين الفراعنة و الكفرة و الشياطين، و هو من الماء المالح الأجاج^١ و التراب العجين^٢. و التراب المظلم، مادة العناصر الأربعة، و الماء الاجاج هو النفس الشريرة البعيدة عن الرحمة.

[٣]: و طين الإسلام، و هو الممتزج من الطينين، لأنه خُلِقَ من المادتين و صورتين، و هو المراد من سلالة من طين في قوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾.

ثم مادة العناصر في الإنسان هي البدن الفاني الدائر الغير الباقي. و نظير مادة العناصر [ب - ١] مادة الأفلاك [و] هو الروح البخاري الذي هو مركب الروح الباقي، و الماء العذب فيه هو العقل الذي عبد به الرحمن^٣، و الماء الأجاج فيه هو الوهم الذي أطاع به الشيطان، و لا ينافي ما ذكر من أن الأنبياء و الأولياء طيبتهم هي الأول من الطين، و أن الطين الثاني طينة الفراعنة و الكافرين من نوع الإنسان؛ فإن منشأ ذلك الغلبة و الطغيان.

و ليعلم أيضاً أن العوالم سبعة؛ الطبع و النفس و القلب و العقل و الروح و الخفي و الأخرى؛ و الأخيران لاندكاك جبل الأنانية فيهما ليسا بعالم الأنانية، بل عالم الأنانية هو الخمسة الأول. علم علوم الانسان
و هذه الخمسة باعتبار ثلاثة:

[١]: عالم الجبروت و هو الروح و العقل.

[٢]: و عالم الملكوت و هو النفس و القلب.

[٣]: و عالم الناسوت و هو الطبع.

١. اقتباس من كريمة الفرقان، ٥٣ «هذا عذب فرات و هذا ملح أجاج».

٢. م: عجين.

٣. إشارة إلى حديث: «العقل ما عبد به الرحمن» - «أصول الكافي»، ج ١، ص ١١.

و باعتبار اثنان، [١]: الروحاني و هو الأَوْلان [٢]: و الجسماني و هو البواقِي؛ و
بعبارة أخرى الباطن و الظاهر.

و اذا عرفت هذا فنقول: معنى توله - ❦ - :- «هل رأيت رجلاً» هل شاهدت
مشاهدة إشرافية عيانية شخصاً كاملاً، حاصلًا له كَلِّ الكمالات، و ثابتاً له جميع النوعت و
الصفات؛ و المراد به خاتم الأنبياء عليه و آله آلاف تحية [الف - ٢] و ثناء.

من آدمي به كمال نديدم و نشنيدم اگر گلی به حقیقت عجبین آب حیاتی

و يحتمل أن يكون المراد نفسه الشريفة، بناءً على اتحاد السائل و المسئول
عنه، و تكون الكلام بيان حال النفس بالتفكر فيها؛ لأنها مرعاة معرفة الرب على
وجه، كما وقع في الحديث: «من عرف نفسه فقد عرف ربه^١».

و في بعض نسخ الحديث: «هل رأيت في الدنيا رجلاً» و قد عرفت أن
الرجولية لا ينافي التعلق بالدنيا اذا كانت العلاقة مضمحلة مغلوبة «فقال: نعم^٢»، و
في النسخة الأخرى: «هل رأيت رجلاً».

«والى الآن أسأل عنه» و المراد بالسؤال استفادة أنوار العلوم و الاستضاءة
بلمعات مشكاة الحكمة التي فيها مصباح النبوة. و عدم ذكر بدو السؤال يشعر
بعدم بدو له، و هو كذلك كما لا يخفى على الزكي العارف.

و على الاحتمال الثاني في «الرجل»، يكون المراد بالسؤال، التفحص و
التجسس عن حاله دُنُوًّا و عُلوًّا و مبداءً و معاداً، كما يشعر به قوله: «فقلت له: مَنْ
أنت؟ فقال أنا الطين» يعني به القسم الأول من الطين، بناءً على كون اللأم للعهد، و
يحتمل أن تكون للحقيقة باعتبار تحققها في ضمن هذا الفرد أو في ضمن جميع
الأفراد، بناءً على رجوليته و كونه كاملاً.

١. راجع: شرح نهج البلاغة لأبن أبي الحديد: ج ٢٠، ص ٢٩٢.

٢. كذا.

زآب و گل جنین صورت که دیده

تعالی خالق الانسان من طين

«فقلت له: من أين؟ فقال: من الطين» [ب-٢] أي سألتُ عنه بِمَ خلقت؟ فقال: خلقت من الطين. والمراد به الطين الأول، فكلمة «من» نشوية، داخلة على المادة والصورة. ويحتمل أن يكون المراد الطين الحسِّي، وفي الكلام إشارة إلى الحركة الجوهرية، فلا تغفل!

«فقلت: إلى أين؟ فقال: إلى الطين» أي سألتُ عن مصيره ومرجه ومحشره، وهو الطين الذي خلق منه بوجهه، والمرجع هورقليا الأفلاك الذي فيه الحياة الجسمانية والعقل القدسي.

و على تقدير أن يكون المراد منه الطين الحسِّي يكون الكلام إشارة إلى قوله تعالى: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ».

«فقلت: أنا أنت» أي إذا كنت طيناً من الطين وإلى الطين، فأنا أنت، لأنني طين من الطين إلى الطين؛ و على الاحتمال الثاني في الرجل المسئول عنه؛ هذا ابتداء في الترقِّي، فلا تغفل!

«فقال: أنت أبو تراب» أي لك كدخدائية بيت الأرض فقط؛ و تربية الأنواع الكائنة فيها حسب، فكيف يكون أنت أنا؟

«حاشاك» الله! أي نزهك الله عن الاثنية والمبائنة المستنبطة عن هذا القول المستلزمه للتحدد والمحدودية.

«هذا من الدين في الدين»، أي كونك أبا تراب من وضع إلهي في الدين القويم والصراط المستقيم، صراط عليٍّ حقٍّ نمسكه.

در روی زمین ابوتراب است علی

در کوی سپهر، آفتاب است علی

مجموعه فرد انتخاب است علی^٢

القصة زمن شنوکه اندر دو جهان

هذا بحسب لبّ الشريعة، وأما بحسب قشرها فهو الإنسان المحسوس المشاهد،
وأما بحسب نورهما فهما واحد؛ كما قال النبي - ﷺ - «أنا و عليّ من نور واحد».

نبي و ولي هر دو نسبت به هم دو تا و یکی چون زبان قلم

«أنا أنا، أنا أنا، أنا ذات الذوات» يعنى ألا لي الذاتية و الأصالة بالنسبة إلى
الذوات، و الأشياء ثابت^١ له في عالم الأنانيّة، و هو العوالم الخمسة، فيكون روح
الأرواح و عقل العقول و قلب القلوب و نفس النفوس و طبع الطباع.

و في بعض النسخ وقع بعد ذكر «أنا» مرّتين كلمة واو العاطفة، فيكون إشارة
إلى رجوع العوالم الخمسة إلى الاثنين الروحانيّ و الجسمانيّ، و الباطن و الظاهر.

«في الذات أو^٢ للذات»، أي الذات الأحديّ القيوم. و كلمة «أو» للتقسيم، يعنى
أن الذاتية ثابتة له باعتبار كلا العلمين، الإجماليّ و التفصيلي، فإنّه كما يكون بين
الموجودات العينية ترتّب عليّ و معلولي، و رئيسها العقل الأوّل الذي هو نور
النبيّ - ﷺ - و الكلّ حاضر بين يدَيّ قيومها و جاعلها الواجب بالذات بالحضور
الإشراقي. كذلك يكون بين صورها العلمية ترتّب سببي و مسببي، و صورة الصور
فيها الصورة العلمية النبويّة، و جميعها معلوم له تعالى بالعلم الإجماليّ الكماليّ
الذي هو عين الذات. و المقصود دفع توهم [ب - ٣] ثبوت استقلال الذاتية له.

و في بعض النسخ هكذا: «و الذات في الذات للذات» و اللام للملك، و العطف
للتفسير، و فائدته دفع توهم الشريك. هذا، و أما على الاحتمال الثاني في الرجل
المسئول عنه فمعنى الفقرات الشريفة يظهر بالتأمل، فتأمل و استقم كما أمرت!

١. راجع: «عوالي اللئالي»، ج ٤، ص ١٢٤.

٢. هكذا يمكن أن يُقرأ.

٣. كذا، و لم يوافق نقله في أوّل الرسالة.

٤. إشارة إلى كريمة سورة هود، ١١٢: «فاستقم كما أمرت».

الشرح الثاني:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سبحان الله تقدّس و تعالیٰ

ممّا اشتهر في الألسنة أنّه قد روي عن مولى العارفين، يعسوب الدين، أميرالمؤمنين - عليه و على آله الأطيبين صلوات الله ربّ العالمين - أنه سُئل:

«هل رأيت في الدنيا رجلاً؟ فقال: رأيتُ رجلاً و أنا إلى الآن أسأل عنه. فقلتُ: مَنْ أنت؟ فقال: أنا الطين. فقلت: من أين؟ فقال: من الطين. فقلت: إلى أين؟ فقال: إلى الطين. فقلت: مَنْ أنا؟ فقال: أنت أبو تراب. فقلت: أنا أنت؟ فقال: حاشاك، حاشاك! هذا من الدين في الدين، إني أنا، و أنا أنا، أنا ذات الذوات و الذات في الذوات للذات، فقال: عرفت!؟ فقلت: نعم. فقال: أمسك!»

باسمه سبحانه و تعالیٰ

هذه الترجمة منّي مبنيّ على ضرب من الاحتمال^١.

١. و أمّا بيان حقيقة الحال فيقتضي مجال أوسع من مجال هذه الترجمة (منه).

ترجمة نوريّة

يجب أن يعلم أنّ المراد من «الرجل» في هذا الحديث هو الإنسان الكامل، بل البالغ إلى الغاية؛ وهو الحضرة الختمية، مجمع جوامع الكلمات التامات^١، وكمال الكمالات، وتمام التمامات، بعد مرتبة كنه حضرة الذات الأحدية.

و المراد من «الطين» هو الأصل العنصري، و العنصر الأصلي الذي يرجع إليه كلّ شيء و يبتدئ منه كلّ ظلّ و فيء. أو هو الأصل في العنصرية، و هذه الأرض و سائر قرنائها العنصرية في الأسطقسيّة فرد له و مظاهره، و هي بعينها أصوله و عناصره، و هو الماء الذي ينظر إليه «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ^٢» و يؤمّي إليه «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ^٣» في وجهه، و هو الموجود المطلق في وجهه، و التعيين الأوّل في وجهه، و الرحمة الواسعة في وجهه، و الشجرة الكلّية في وجهه، و النفس الرحماني الأولي، و المشيئة، و الكاف المستديرة على نفسها، و الإرادة بوجه غير وجه كونه مشيئة، و الكلمة التي انزجر لها العمق الأكبر الذي هو الإمكان، و هو الإبداع؛ و النور المحمّدي، و الحقيقة المحمّدية، و حقيقة الحقائق، و الولاية المطلقة، و الأزلية الثانية، و صبح الأزل، و الصنع الأوّل، و عالم «فأحييت^٤ أن أعرف^٥» و المحبّة الحقيقية، و هو فعل بنفسه و حركة بنفسها^٦، و الاسم الذي استقرّ في ظلّه في وجهه، فلا يخرج منه إلّا إليه، و هو المكنون المخزون عنده؛ إلى غير ذلك من الألقاب الكريمة.

و أكثر هذه الأسماء إنّما هي له بحسب وجهه الوجودي و سرّه النوري؛ به يلي

١. إشارة إلى حديث: «أوتيت جوامع الكلم» ← «المسند» لأحمد، ج ٢، ص ٢٥٠.

٢. الأنبياء، ٣٠.

٣. هود، ٧.

٤. إشارة إلى ما ورد في دعاء «السمات»: «وانزجر لها العمق الأكبر» ← بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ٩٨.

٥. إشارة إلى رواية «كنت كنزاً مخفياً...» ← «اللؤلؤ المرصوع»، ص ٦١، و بحار الأنوار، ج ٨٧، ص ١٩٩ و ٣٢٤.

٦. أي تلك الجامعة [التي] هي نور الابداع (منه).

٧. خ: بوجودها، كذا.

ربّه، وأما بحسب عينه وتعيّنه وماهيّته، فهو المعبر عنه بالروح الأعظم، والعقل الأول، والعرش الأعظم، وجانب الأيمن الأعلى من العرش بوجهه، و آدم الأول في النور الشارق من صبح الأزل^١، و مشرق الأنوار، إلى غير ذلك^٢ و قس عليه حال فرعه و مظهره و عكسه و مرآته في العنصريّة بعكس ذلك على وجه لطيف! و أما «ابوتراب» فظاهر المراد منه ظاهر، و أما باطنه فهو الجوهر النوريّ الذي هو ربّ نوع التراب، و حقيقته النورية التي يعنني به و بأنواعه و أصنافه و أشخاصه، و يدبّر أمره، و يتولّى تدبيره، و ينتظم أحواله، و يصلح حاله ليبلغ كماله و يحسن ما له.

و أما «التراب» فبمعناه العامّي معروف، يعرف حاله بما أو مانا في حال أبيه، و أما بمعناه الخاصّ و هو العالم، فهو كلّ مادّة قابلة مجردة كانت أو مادية، و حاله يعرف بمقايسة حال أبيه.

و أمّا قوله: «هذا من الدين في الدين»، أي من البدعة و التشريع في دين الحقّ؛ و السّر فيه هو أنّه لما كان بناء السؤال الأوّل و جوابه على رعاية حال وجهه الذي به يلي نفسه - ﷺ - حيث قال: «مَنْ أَنَا» و أجيب بـ «أنت ابوتراب» و هو عينه - ﷺ - و ماهيّته و جهة أنانيته، لا على وجهه الذي يلي ربّه تعالى و هو الوجود؛ فأجاب عن الثاني حسب هذه الرعاية^٣ و ملاحظة حال الأنانيّة «حاشاك حاشاك» إلى آخره. و لكنّ لما كان السؤال منه - ﷺ - متضمّنًا لطلب الكشف عن حقيقة المرموز الذي ينظر إليه قوله: «أنا ذات الذوات و الذوات في الذوات للذات» تدارك عنه ثانيًا برجوعه [ب - ١] عن هذا المساق، كما ستكشف جلية الحال.

١. إشارة إلى حديث الحقيقة: «نور يشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد» - روضات الجنات، ج ٣، ص ٥٣٧.

٢. و التقديس بالعقل الفعّال و بكدخدا عالم العنصريّات (منه).

٣. م: الرحمة، و في الهامش «الرعاية».

و أمّا على هذا المساق فقوله: «أنا أنا»^١ إشارة إلى شأنه بحسب ما يلي النفس في المقام النفسي الكلي.

وقوله: «و أنا أنا» فهو إشارة إلى شأنه بحسب ما يلي النفس في المقام النفسي الجزئي. وعند هذا فحان وقت الرجوع عن هذا المساق والكشف عن وجه ما يتضمّنه السؤال، فأشار إلى شأنه - بحسب ملاحظة وجهة الكبرى و رعاية وجهه الأيمن الأعلى الذي به يلي ربّه سبحانه و تعالى شأنه^٢، الذي هو بعينه تلك الوجهة الكبرى - و قال: «أنا ذات الذوات» إلى آخره. ولما كان لهذا الوجه الأيمن الأعلى كمقابلة الأيسر الأسفل وجهان من الاعتبار، فأشار بقوله: «أنا ذات الذوات» إلى مقامه بحسب المرموز الذي يعبر عنه بالكثرة في الوحدة، و هو المرتبة الأولى من الفيض المقدّس، و يعبر عنها تارة بالقلم الأعلى، و تارة بغير ذلك، و هو بعد مرتبة كنه الذات الأحدية الحقّة علم^٣ إجمالي له تعالى لجميع الأشياء في عين كونه كشفاً تفصيلياً، كما أنّ علمه سبحانه في مرتبة الذات بجملة الأشياء كشف تفصيلي في عين الإجمال، و لا فرق بين العلمين إلاّ بكون أحدهما كمالياً حقيقياً ذاتياً، و الآخر فعلياً إضافياً غير كمالياً له تعالى، و كلاهما عين الذات و إن كان الفعلي منهما زائدة على الذات بوجه ما. و كونه زائدة على الوجه المرموز لا ينافي العينية بوجه آخر. و أشار بقوله: «والذات في الذوات للذات» إلى مقامه بحسب المرموز الآخر الذي يعبر عنه في عرف العرفان بالوحدة في الكثرة، و في لسان القرآن بـ «هُوَ مَعَكُمْ أَيَنَّمَا كُنْتُمْ»^٤ و ما ينظر إليه كقوله: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»^٥

١. قوله: «فقوله: أنا أنا» إلى آخره، هذا النحو من الترجمة بناؤه على كون صورة الخطّ هكذا: «أنا أنا و أنا أنا» بأن يقرأ «أنا أنا أنا أنا» و أمّا بناءً على احتمالات آخر، فكلّ احتمال وجه يناسبه (منه).

٢. في هامش النسخة: «من المطلب العالي» صحّ!؟

٣. كذا.

٤. الحديد، ٤.

٥. المجادلة، ٧.

و غير ذلك، و هو علم تفصيلي فعلي له تعالى بجملة الأشياء بحسب مرتبة وجودها في الأعيان، و كشف حضوره بحسبه يحضر كل شيء بل كل ظل و فيء بوجوده الخارجي عنده سبحانه أولاً و أبداً، بدون تجدد و تغيير و دثور و حدوث، مع تجدد وجود كل في الخارج و تصرمه في العين، و هو أيضاً عين ذاته تعالى بوجه، و زائد بوجه آخر.

و أما قول «للذات» فالسر فيه كما أو مانا إنما هو كون هذا الوجه الأيمن فعله و صنعها تعالى و أمره و شأنه و مشيته و إرادته و قضاؤه و قدرته في عرف، بل تقديره و قضاؤه و إمضاؤه في عرف آخر. و ظاهر أن كل ذلك وصف له سبحانه و وصف نفسه به «سبحانه و تعالى عما يصفون»^٢.

و ليعلم أن الذات هو الوجود الحق، و الوصف هو الوجود المطلق و هو الصنع الأول، و فعله المطلق و المخلوق المصنوع الذي مرتبته بعد مرتبة الصنع هو الوجود المقيد. و الصنع عين الصانع و المصنوع غيره، و الصنع واجب غني قديم، باقي بعين بقاء الصانع، دائم بدوامه من دون دثور و زوال و حدوث و تجدد و انصرام، موجود بعين وجوده، واحد بوحدته «و ما أمرنا إلا واحدة»^٣، و من ثمة قيل: «الواحد لا يصدر إلا واحد» - و بسيط لا تركيب فيه أصلاً، و المصنوع ممكن محتاج حادث دائر زائل مركب فإن غير باقي «كل من عليها فإن يبتقى وجه ربك ذو الجلال و الإكرام»^٤ و المراد من «الوجه الباقي بعد فناء كل الأشياء»^٥ إنما هو هذا الوجه الأيمن الأعلى، لا مجرد كنه الذات الأحديّة كما توهمه العامة، و ردّ عليهم أنمتنا و سادتنا معادن العلم و الحكمة، عليهم صلوات الله تعالى و سلامه الأوفى. و السلام

١. دقيقة نورية، قوله تعالى: «كن» رمز من الصنع و قوله: «فيكون» رمز من المصنوع (منه).

٢. الأنعام، ١٠٠.

٣. القمر، ٥٠.

٤. م: و لا يبقى إلا وجه.

٥. الرحمن، ٢٦.

٦. مستفاد من هذه الفقرة من دعاء أمير المؤمنين عليه السلام: «ووجهك الباقي بعد فناء كل شيء» - بحار الأنوار،